

## ارشدالدوله و انقلاب مشروطیت

نادره جلالی

**چکیده:** انقلاب مشروطیت یکی از رخداد‌های مهم عصر قاجار است که تأثیرات و تحولات خاصی را در جامعه ایران در پی داشت. علی‌خان گاردی ملقب به ارشدالدوله یکی از چهره‌های معروف این دوران است که ابتدا از طرفداران این نهضت بود ولی بعد به جرگه مخالفان آن پیوست. در این مقاله به معرفی و بررسی شرح‌حال و نقش وی در انقلاب مشروطه پرداخته شده است.

**کلیدواژه:** تاریخ ایران، مشروطیت، عزیزالسلطان، ارشدالدوله، انجمن مخفی، مجلس شورای ملی.

انقلاب مشروطیت را می‌توان سرآغاز عصر جدیدی در تحولات ایران برشمرد. شناخت چهره رهبران اصلی این نهضت می‌تواند کمک مؤثری در شناخت عوامل اصلی این رویداد باشد. علی‌خان گاردی ملقب به ارشدالدوله یکی از چهره‌های تاریخی این دوران است که زندگانی خود را در زمان پادشاهی سه تن از شاهان قاجاری یعنی ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه سپری کرد. از او با عنوان مردی سیاست‌پیشه، جاه‌طلب، زیرک و فرصت‌طلب یاد شده است که برای رسیدن به اهداف و آمال خود از هیچ کاری فروگذار نبود. وی پسر میرزا علی اصغر خان حشمت‌الممالک و تابنده خانم برادرزاده حاج محمدکریم‌خان قاجار پیشوای فرقه شیخیه و نوه فضلعلی‌خان قره‌باغی بود (بامداد، ۱۳۷۱: ۱۵۷). فضلعلی‌خان از امرای بزرگ قاجاری در دوران سلطنت ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه است. او به پاس شکست سپاه علیشاه ظل‌السلطان به سرکردگی شاهزاده امام وردی میرزا به حکومت مازندران رسید (عضدالدوله، ۱۳۷۶: ۲۷۹). اما چندی بعد از حکومت آن ناحیه معزول شد. از آن پس عهده‌دار مشاغلی چون حکومت اصفهان (۱۲۵۳ق) و کرمان (۱۲۵۵-۱۲۵۷ق، ۱۲۵۹-۱۲۶۴ق) گردید. سرکوبی آقاخان محلاتی را می‌توان از مهمترین اقدامات وی در دوران حکومتش برشمرد (وزیری، ۱۳۵۲: ۶۰۶، ۶۱۰-۶۰۸؛ عضدالدوله، همان‌جا).

علی‌خان در ۱۳۰۰ ق که ناصرالدین شاه برای عزیزالسلطان در مدرسه دارالفنون کلاس موزیک ترتیب داد، جزو دسته مزبور شده و به کار بوگل‌زنی (شیپورزنی) پرداخت

\* کارشناس ارشد تاریخ، پژوهشگر.

(بامداد، همان‌جا). سپس تحصیلات خود را در مدرسه دارالفنون دنبال کرد. پس از فارغ‌التحصیلی ابتدا وارد گارد سلطنتی شد و به علی‌خان گاردی معروف گردید. عزیزالسلطان یا ملیجک ثانی در خاطرات خود (۱۳۷۶: ۱۳۳۷/۲-۱۳۳۸) می‌نویسد: آن وقت معمول من این بود که از شاگردهای مدرسه نظامی چون لباسهایشان قشنگ بود، می‌آوردم. علی‌خان هم متصدی این کار بود. از مدرسه شاگردها که می‌آمدند، این جلوشان می‌افتاد، چون خودش هم شاگرد مدرسه بود و پیاده نظام بود. این تشریفات تکیه، گاهی بایست قشون یزید بشوند و گاهی در جلوی ابن سعد بیفتند، علی‌خان می‌آمد و دور تخت می‌گشت. باری وقتی که شاه این فرمایش را به من فرمودند، علی‌خان در جزء صاحب‌منصبها ایستاده بود، گفتم شاه همچو حکمی به من فرموده‌اند. علی‌خان شنید. از فردای آن روز بنا به گرفتن گارد کردم. مدت شش روز چهل نفر گارد با لباس بسیار عالی حاضر شد. علی‌خان چون بسیار پریشان و مفلوک بود و واسطه زیادی تعیین کرد که گارد او را مشق بدهد. به یک جهت هم این گارد ملقب به گارد نصرت شد. باری چندی نگذشت که گارد

خوبی تربیت شده، علی‌خان هم آنها را مشق می‌داد. تا روز ۱۷ ذی‌قعدة که شاه شهید در حضرت عبدالعظیم شهید شد. بعد از شاه شهید و تغییر سلطنت، علی‌خان هر شب با ده نفر کشیک من را می‌کشیدند. باری، روزی که مظفرالدین شاه در تخت سلطنت جلوس کرد، در موقع سلام من دیدم علی‌خان نشان و حمایل سرهنگی انداخته است. ترسیدم که گفت‌وگویی بشود بازخواست کردم، گفت: عیبی ندارد ملاحظه بفرمائید آجودان‌باشی کل هم نشان و حمایل سرداری انداخته است. ماهی ده تومان هم از جیب خودم به او ماهیانه می‌دادم. در سال ۱۳۱۷ هم پول عروسی به او دادم. زنی هم از برای خودش گرفت. همین طور پیش من بود و شب و روز مشغول خدمت بود. شبها جا و مکانی نداشت. پدرش او را بیرون کرده بود و شبها اغلب یا در منزل آقا میرزا آقاخان یا منزل حسین‌خان فرنگی که او هم یکی از آدمهای من بود، می‌رفت.

به گفته او بعدها در سال ۱۳۱۹ق با یکی از کلفتهای عزیزالسلطان به نام حاجی خانم ارتباط پیدا کرد. این حاجی خانم دختر میرزا موسی خوشنویس و دخترخاله مادرزن عزیزالسلطان بود. علی‌خان به واسطه نفوذی که این زن به روی اخترالدوله یعنی زن عزیزالسلطان داشت، یکی دو نامه به اخترالدوله فرستاد. ظاهراً ابتدا او از اینکه نوکری برایش نامه نوشته، رنجیده‌خاطر شد. عزیزالسلطان با شنیدن این خبر درصدد برآمد تا او را از ریاست گارد سلطنتی معزول کند. در این بین متوجه شد که او هفت هشت تا از تفنگهای گارد را برده و گرو گذاشته است. از این رو، در عهد سپهسالاری امیرخان سردار، این موضوع را به شاه راپرت داد و دستخطی از عین‌الدوله مبنی بر اخذ تفنگها و زندانی کردن علی‌خان دریافت و اقدام به انجام آن کرد (همان‌جا). پس از گذشت یک سال، علی‌خان در دستگاه حسین پاشا معروف به امیربهادر به کار پرداخت. چون مظفرالدین شاه به فرنگ سفر کرد، به واسطه نفوذ امیربهادر همراه شاه به فرنگ رفت. پس از بازگشت سرتیپ اول شد و در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه لقب «ارشادالدوله» گرفت. ارشادالدوله هنگام انقلاب مشروطه به مشروطه‌خواهان پیوست. پس از برقراری مشروطیت، مردم به تشکیل مجامع ملی به نام انجمن پرداختند و به تأسیس انجمنهای صنفی، سیاسی و محلی همت گماشتند. در ظرف مدت کوتاهی در تهران در حدود ۱۰۰ انجمن تشکیل شد. انجمن برادران امامزاده یحیی، انجمن برادران دروازه قزوین و انجمن مظفری از جمله آنها بود. اعضای این انجمنها پیرامون اصلاحات امور و تقویت اساس مشروطه به گفتگو می‌پرداختند. بعدها تشت آنها سبب شد که از هر انجمن یک نماینده در انجمن جدیدی که «انجمن مرکزی» نام گرفت، شرکت کند. انجمن مرکزی نیز به نمایندگی از کلیه انجمنها اصلاحات منظوره یا رفع معایب موجود را از مجلس و دولت بخواهد. عده زیادی از مستبدین و درباریان در زیر لوای مشروطه‌خواهی وارد این انجمنها شدند. ارشادالدوله از جمله افرادی بود که خود را مشروطه‌خواه قلمداد می‌کرد. او خطابه‌ای در مجلس انجمن مرکزی بدین مضمون:

ای آقایان کرام و ای برادران والامقام مملکت پر از آشوب، وضع آب و خاک منقلب، فتنه جویان در کمین، قلوب مضطرب، بدنها ضعیف، خیالات درهم ... مدخل شقاق و نفاق مفتوح، ارباب مسایل بی تکلیف.. مرض مملکت درد بی دوا. علاج منحصر است به داروی اتفاق. این دوا را چه عطاری دارد و در کدام دواخانه به فروش می‌رسد؟ به تحقیق صحیح و پرسش فوق‌العاده آنچه معلوم شد این دوا جانبخش و این داروی روح‌افزا و این معجون‌ی که آخرین امید ما بسته به آن است، در دواخانه مرکزی مجاناً به همت مردان وطن‌پرست و بزرگان فقیرنواز و برادران باشرف ساخته و پرداخته به مریض می‌رسد. ای انجمن مرکزی ای آخرین امید زندگانی وطن، ای اولین علامت شرف و افتخار مملکت، تو آخرین وسیله پیشرفت حقوق مملکتی و تو سکان کشتی نجات این ملتی... ای قانددین مملکت و این منتخبین ملت بر خویش برسید و بر اقوامتان رحمت آورید... خدا را به شهادت می‌طلبیم و از حضرتش مددی خواهیم که جزء به راستی قدمی برداریم... حقوق ملی را پایمال نخواهیم و اگر خدای نخواستہ این هیئت را تزلزلی دست دهد و منظور نظر دیگران گردد، آن وقت به فریاد بلند باید گفت و علی‌الایران سلام. آنچه به تصور این بنده می‌آید، علاجی جزء صحت عمل و جد در انجام آن نداریم و این قدر ملتفت شده‌ایم که از بافتن الفاظ به یکدیگر و اصرار در قبولاندن خیالات شخصی و سجع قافیه دیگر از مطالب جزء گذرانیدن وقت شریف به بطالت و تضييع عمر فایده دیگر ندارد... و مخلص عرایضم این است اگر با قلب مطمئن و عزم راسخ لله اقدام درین عمل می‌فرمایید که زهی افتخار و امید والا پس از خرابی بصره و علان بی کفایتی انجمن مرکزی که در حقیقت اعلان بی‌شرفی و قحط‌الرجالی این مملکت است دیگر امید به جایی از برای ما و اقوام ملی ما باقی نخواهد ماند. (روزنامه صبح صادق، س اول، نمره ۱۳۲).

اما در باطن از طرفداران محمدعلی‌شاه و مستبدین بود. وی به عضویت انجمن مخفی درآمد. ناظم‌الاسلام کرمانی (۱۳۴۹: ۷۳-۷۴/۴) درباره این انجمن و نحوه عضویت ارشدالدوله در آن می‌نویسد:

۱۷ ذیحجه ۱۳۲۴- امروز بر حسب دعوت در خانه جناب آقا سید برهان خلخالی دعوت داشتیم. بنده نگارنده با جناب ذوالریاستین کرمانی با هم رفتیم. پس از ورود به آنجا جناب آقا سیدعلی شیرازی و ارشدالدوله و برادرش سدیدالملک هم بودند و نقیب‌السادات ملایر میرزا سید حسن ملایری و جناب ناظم‌العلماء وکیل ملایر هم وارد شدند. بعد از تعارف رسمی و صرف چای و قلیان جناب آقا سید برهان گفت: ما سابقاً انجمن مخفی تأسیس نموده و الحمدالله به مقصود خود نایل آمده، لکن امروز نیز محتاج به انجمن می‌باشیم، از این جهت آقایان را زحمت داده و عرض می‌کنم امروز احتیاج ما به انجمن مخفی بیش از سابق است و باید متحد شویم و قسم بخوریم که در بیداری اهالی ساعی و جاهد باشیم. بنده نگارنده به ملاحظه بودن ارشدالدوله و برادرش که اجزاء امیربهادر بودند، گفتم: ما سابقاً محتاج بودیم

به انجمن که به دستگیری یکدیگر مردم را به حقوق خود بیگانه‌انیم ولی امروز بحمدالله دارای مجلس شورای ملی و مملکت و دولت را مشروطه می‌بینیم، اهالی هم بیدار شده‌اند. ارشدالدوله نطق مفصلی کرد که حاصل آن چنین بود: اولاً من از نوکری دولت خارج شده‌ام و فقط به ملاحظه نمک‌خوارگی و احسان با امیربهادر مرادۀ جزئی دارم او هم که خانه‌نشین و از کار افتاده است. ثانیاً آنکه من اول قسم به قرآن و دین و شرف خود می‌خورم که در خدمت به وطن از بذل جان و مال دریغ ندارم اگر با شما نباشم با جمعی دیگر متحد شده و مقاصد خود را که خدمت به ملت باشد انجام خواهم داد. اینکه مایلم با شما شروع در کار کنم به چند ملاحظه است. اولاً آنکه شما مدتی انجمن داشته‌اید و بهتر می‌دانید و مردم را بهتر می‌شناسید. ثانیاً جناب آقا سید برهان که مقصود مرا دانست مرا دلالت به این مجلس و شماها نمود. ثالثاً چون شما امتیاز روزنامه را دارید من حاضریم که کمک نقدی و غیره بنمایم و به توسط روزنامه خدمت خود را انجام دهم حالا اگر عرایض مرا از روی صدق و راستی می‌دانید که قرآن حاضر کنید تا اول قسم یاد نمایم، بعد شماها قسم بخورید. بالاخره پس از سه چهار ساعت مذاکره و اقامه براهین ادله، قرآن حاضر نموده اول جناب ارشدالدوله قسم خورد که به تمام قوای خود در خدمت به ملت و وطن حاضر باشد و از بذل جان و مال دریغ نکند. بعد جناب سدیدالملک برادرش قسم یاد نموده بعد هر یک از ما قسم خوردیم و دست به دست یکدیگر داده که خون خود را در راه دین اسلام و حفظ احکام الهی و حمایت از مشروطیت مضایقه نکنیم.

بدین ترتیب، انجمن مخفی تشکیل شد. اعضای این انجمن عبارت بودند از: جناب ذوالریاستین آقا میرزا احمد کرمانی، سیدبرهان‌الدین خلخالی، ناظم‌العلماء کرمانی، میرزا نقیب‌السادات ملایری، علی‌خان ارشدالدوله، سدیدالملک (برادر ارشدالدوله)، شاهزاده محمدحسن میرزا، میرزا محمد ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا محمدخان نوه‌حاجی مشیرحضور، سیدامین‌السادات و آقامیرزا سیدعلی (همان، ۷۵). در انجمن مخفی بعضی شب‌نامه‌ها به قلم ارشدالدوله و آقا سید برهان‌الدین خلخالی نوشته و طبع و توزیع می‌شد (همان، ۱۰۰). اگر چه ارشدالدوله در مضان اتهام بود ولی همچنان اظهار مشروطه‌خواهی و وطن‌پرستی می‌کرد. به هر ترتیب ارشدالدوله با اظهار علاقه‌مندی که به آزادی و عدالت می‌کرد به عضویت انجمن مرکزی درآمد و سپس به ریاست آن رسید و در بین مشروطه‌طلبان نفوذ پیدا کرد و از این طریق صدمات جبران‌ناپذیری به مشروطیت زد. او به فکر ترقی دادن امیربهادر بود و سرانجام سعی کرد نفرت مردم را نسبت به امیربهادر برطرف کند و در این راه موفق هم شد. زیرا مردم می‌دیدند که افراد امیربهادر به مشروطیت خدمت می‌کنند. امیربهادر سرانجام از این طریق وارد مجلس شورای ملی شد و در عزل میرزا علی اصغرخان اتابک از صدارت کوشید. ارشدالدوله که با شاه در ارتباط بود، تمام سعی خود را به کار برد تا از اتابک چهره‌ای منفی نزد شاه نشان دهد به طوری که او قصد از بین بردن شاه را دارد. اما دیری نپایید که دو روز بعد از این ماجرا اتابک خود به دست عباس آقای تبریزی به قتل رسید و امیربهادر بدون زحمت توانست نیت خود را عملی سازد و رئیس کشیکخانه گردد (همان‌جا؛ ملک‌زاده، ۱۳۶۳: ۴۰۷/۱). عزیزالسلطان (همان، ۱۳۴-۱۳۳۹) در این خصوص گزارش می‌دهد:

علی‌خان رئیس انجمن بود، اولها بسیار اهمیت داشت، روی مردم را آن انجمن باز کرد به روی دولت. بنای کج را از اول در این انجمن او گذارد. باری تفصیل خیلی مفصل است. این بود که اغلب از مردم فهمیدند که بنای این انجمن چه چیز است. این بود که انجمن بعد از رسیدن امیرجنگ به ریاست کشیکخانه به هم خورد. علی‌خان را هم مردم فهمیدند

که مقصودش چه بود، اینکه به هم خورد.

ارشادالدوله شبها با لباس مبدل و عبا و عمامه و ریش مصنوعی از درب اندرون به ملاقات محمدعلی شاه می‌رفت و از آنچه در مجامع ملیون می‌گذشت، او را آگاه می‌کرد (ملک‌زاده، ۱۳۶۳: ۱۱۱۶/۵). با از بین رفتن انجمن مرکزی، شاه قدرت بیشتری یافت و امیربهادر نیز تمام قوای خود را صرف حفظ شاه کرد. چون ماجرای به توپ بسته شدن مجلس شورای ملی پیش آمد، ارشادالدوله نقاب از چهره برانداخت. هنگامی که یک دسته قزاق با توپ، انجمن آذربایجان و سردر خانه ظل‌السلطان و انجمن مظفری و انجمن همت و سردر مجلس را محاصره کرده و شلیک می‌کردند، ارشادالدوله با جمعی از سوارهای کشیکخانه و قزاق و سرباز با شش عراده توپ از دروازه شمیران وارد معرکه شد و به کمک نیروی قزاق آمد و دستور داد توپ شربل به طرف مجلس خالی کنند. بدین ترتیب، مجلس به توپ بسته شد و افراد بسیاری از اعضای انجمنهای مختلف کشته شدند اما تعداد دقیق کشته‌ها معلوم نبود (ناظم‌الاسلام کرمانی، همان: ۱۹۸، تفرشی حسینی، ۱۳۵۱: ۱۲۱-۱۲۰). ارشادالدوله پس از این واقعه از طرف شاه لقب «سردار ارشد» و «سردار فاتح» گرفت و سمت ریاست قشون یافت. عزیزالسلطان (همان، ۱۳۴۱) درباره این عمل ارشادالدوله می‌نویسد:

علی‌خان ارشادالدوله با چند عراده توپ و قدری از سوارهای کشیکخانه و قدری از فوج سوادکوه و فوج سیلاخوری آمدند برای چپو.

به گفته همو بعد از به توپ بسته شدن مجلس امیربهادر پیشرفت کرد. محمدعلی‌شاه نیز عده زیادی را دستگیر نمود. افرادی چون ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل را به وضع فجیعی کشت. از طرف سفرای خارجه مقیم تهران یادداشت اعتراض آمیزی نسبت به این عمل توسط وزیر خارجه به محمدعلی‌شاه فرستاده شد. از این‌رو، محمدعلی‌شاه به دستور دوستان روسی خود صلاح دانست که محکمه‌ای به صورت ظاهر در باغشاه به ریاست محمدحسین میرزا مؤیدالدوله - که یکی از شاهزادگان مستبد و مورد اعتمادش و حکمران تهران بود - برای بازپرسی و رسیدگی به اعمال توقیف‌شدگان تشکیل دهد، ارشادالدوله یکی از اعضای آن دادگاه بود. اولین فردی که در این دادگاه محاکمه شد، محمدعلی‌میرزا پسر ملک‌المتکلمین بود. وی در آن هنگام هیجده ساله بود. گویند چندین بار مؤیدالدوله از ملک‌زاده پرسید، «دوستان پدرت چه اشخاصی بودند؟ او ابتدا سکوت کرده و بر اثر تکرار سؤال گفت: تمام آقایانی که دور تا دور این چادر نشسته‌اند، از دوستان پدرم بودند و اظهار مشروطه‌خواهی و ملت دوستی می‌کردند. یکی از اشخاصی که بیش از همه اظهار دوستی با پدرم می‌کرد، همین آقای ارشادالدوله که اینجا حضور دارند بود. ارشادالدوله که از جواب من خشمگین شده بود گفت صحیح است من با ملک‌المتکلمین آمد و شد می‌کردم و اغلب او را ملاقات می‌نمودم ولی آمد و شد من برای خدمتگزاری به ولینعمت و پادشاهم بود و می‌خواستم بدین وسیله از خیالات باطنی و دسیسه‌هایی که پدرت بر ضد اعلیحضرت همایونی می‌کرد مطلع بشوم و از خطراتی که پادشاه را تهدید می‌کرد، جلوگیری نمایم» (ملک‌زاده، همان: ۸۰۶/۴).

قاضی اردقی چهارمین نفری بود که در باغشاه محاکمه شد. او به واسطه ارتباطی که از قبل با ارشادالدوله داشت، امیدوار بود وی به کمکش شتافته و کاری برای او انجام بدهد. اما بعد چون دریافت ارشادالدوله در زمره طرفداران محمدعلی شاه است، متعجب شده و ترجیح داد به جای آنکه ارشادالدوله به او کمک کند، شکنجه شود ولی تن به چنین کاری ندهد (همان، ۸۱۰ - ۸۰۹). بدین ترتیب، ارشادالدوله نسبت به محبوسین باغشاه بسیار سختگیری کرد و شدت عمل نشان داد. محمدعلی

شاه به پاس زحمات وی، در ۲۱ ذی‌قعدة ۱۳۲۶ عمه خود اخترالدوله را که از عزیزالسلطان جدا شده بود، به عقد وی درآورد. عزیزالسلطان (همان‌جا) در خاطرات خود می‌نویسد:

باری ارشدالدوله پولی پیدا کرده است. سرکار اخترالدوله چندی است زن ایشان شده. اغلب اسباب تعجبشان است که چطور اخترالدوله راضی شده است زن همچو آدمی بشود که سالها نوکر خودش بوده و همیشه عقب کالسکه‌اش سوار می‌شده، تا خداوند متعال چه تقدیر فرموده باشد.

پس از آنکه محمدعلی شاه خبر فتوحات مشروطه‌خواهان را در تبریز یافت، ارشدالدوله را با اختیار تمام مأمور سرکوبی مردم آن ناحیه کرد و به یاری عین‌الدوله به آذربایجان فرستاد. ارشدالدوله در ۱۱ ذیحجه ۱۳۲۶ به تبریز رفت. ابتدا در باسمنج با قشون ستارخان جنگید و عده‌ای را به خاک و خون کشید. اردوگاه خود را در بارنج که نزدیک شهر بود، قرار داد و کلیه قوا اعم از توپخانه، سواره و پیاده را که در باسمنج (مقر حکمفرمایی عین‌الدوله) بود، به آنجا منتقل ساخت. سپس برآن شد تا شهر را زیر آتش توپخانه شدید قرار دهد و به محض آنکه روحیه مردم متزلزل و ضعیف شد، به تسخیر شهر همت گمارد. از این‌رو، با ضرغام‌السلطنه و صمدخان شجاع‌الدوله متحد شد که از دو طرف به شهر حمله کنند. اما شجاع‌الدوله شکست خورد (براون، ۱۳۵۱: ۱۶۸، تفرشی حسینی، ۱۳۵۱: ۱۶۳) و قوای اعزامی شاه کاری از پیش نبرد. سرانجام در سال ۱۳۲۷ق محمدعلی شاه از سلطنت خلع شد و به روسیه رفت. یکی از همراهان او در این سفر سردار ارشد بود. راپورت مسترکون کفیل ویس قنسلگری:

برحسب امر و دستورالعمل وزیر مختار اعلیحضرت من همراه شاه سابق ایران به سمت نمایندگی سفارت انگلیس از طهران تا انزلی رفتم. نماینده سفارت روس مسیو نیکراسو قنسل اتاشه سفارت بود. محمدعلی میرزا شاه سابق در سپتامبر از زرگنده به طرف انزلی حرکت کرد. ملکه سابق و اندرون همراه او بودند و مستحفظین او مرکب بودند از صد و بیست نفر قزاق ایرانی به سرکردگی یک صاحب‌منصب روس و سه سوار هندی از سفارت انگلیس و سه قزاق از سفارت روس، تمام این دسته در تحت فرمان کاپیتان خوبیوف ادکان (ادوکان) شاه سابق بودند و به علاوه اتباع شخصی محمدعلی میرزا اشخاص ذیل موقع را برای خارج شدن از مملکت غنیمت شمردند. امیربهداد جنگ برادر و برادرزاده او مجلل‌السلطنه، موقرالسلطنه، ارشدالدوله و بارون استوواک (مصباح‌السلطان). (کتاب آبی، ۱۳۶۳: ۷۵۶۳-۷۵۵).

در واقع، باید گفت آنان که همراه او رفتند جان به در بردند و گرنه راه صنیع حضرت و میرهاشم را پیش می‌گرفتند (کسروی، ۱۳۴۶: ۷۲).

بدین ترتیب با تشکیل شورای عالی که متشکل از علما و بزرگان و شاهزادگان و تجار بود، احمد میرزا ولیعهد که دوازده سال پیش نداشت، به سلطنت رسید و پیرم به ریاست پلیس تهران منصوب شد. اما ارشدالدوله که با خلع محمدعلی شاه به اتفاق او از ایران خارج شده بود، برای فراهم آوردن وسایل مراجعت محمدعلی شاه به ایران به سن پترزبورگ رفت و با زمامداران دولت روسیه ملاقات کرد. سپس بر طبق دستور وزارت خارجه روس در قفقاز «گراند دوک نیکلا» نایب‌السلطنه قفقاز را ملاقات کرد و تحت تعلیمات او نقشه هجوم به ایران و اشغال پایتخت را طراحی نمود. چند سفر نیز به ایران آمد. سپس در سال ۱۳۲۹ق چون محمدعلی شاه از روسیه به ایران بازگشت، ارشدالدوله در گمش‌تپه به او پیوست و فرمانده کل قشون استبداد شد. در واقع هنوز چند هفته از زمامداری سپهدار نگذشته بود که خبر ورود محمدعلی شاه به ایران رسید. ارشدالدوله، سالارالدوله و رشیدالسلطان از چند طرف به سوی تهران حرکت کردند. سپهدار و محتشم‌السلطنه وزیر امور خارجه از طرف دموکراتها متهم به سازش با محمدعلی شاه شدند. اعتدالیون و دموکراتها که خود را در خطر

می‌دیدند با هم ائتلاف کرده و از ناصرالملک تقاضای عزل سپهدار نمودند (یلفانی، ۱۳۷۶: ۲۳۸). مجلس با اکثریت آراء سپهدار را عزل و صمصام‌السلطنه بختیاری را به جای او منصوب کرد. در واقع، با روی کار آمدن صمصام‌السلطنه حکومت مرکزی از قدرت بختیارها هنگام مخاطره بهره می‌جست. اما ناصرالملک که خود تحصیل‌کرده فرنگ و مدعی حکومت پارلمانی صحیح بود، هرگز با قدرت یافتن و رئیس‌الوزرای افرادی چون صمصام‌السلطنه موافق نبود. اما اوضاع وخیم مملکت او را مجبور به انجام این کار کرد. به هر حال رئیس‌الوزرای صمصام‌السلطنه سبب شد تا خانهای بختیاری مردان خود را برای رویارویی با قوای محمدعلی‌شاه و برادرش شعاع‌السلطنه در شرق و سالارالدوله در غرب اعزام کنند (همان، ۲۴۰). بنابراین دولت برای مقابله با قوای محمدعلی‌شاه نیرویی قوی فراهم آورد و با دولتین روس و انگلیس نیز وارد مذاکره شد. دولتین متعهد شدند که از حمایت محمدعلی‌شاه خودداری ورزند. جلسه‌ای نیز با حضور ناصرالملک، پیرم، شوستر و صمصام‌السلطنه مبنی بر تهیه اردو، تأمین هزینه و جلب همکاری سران مجاهدین تشکیل شد. شوستر که از محمدعلی‌شاه کینه داشت، به ناصرالملک پیشنهاد کرد که دولت برای برگشتن محمدعلی‌شاه و سالارالدوله و شعاع‌السلطنه، جایزه تعیین کند. صمصام‌السلطنه دوهزار بختیاری را به تهران فراخواند. آنان زیر نظر سردار محتشم و سردار بهادر به تهران آمدند. اردویی به ریاست سردار ظفر و سردار جنگ جهت سرکوبی سالارالدوله نیز گسیل داشت. پیرم و سالار محی نیز مأمور جمع‌آوری و مسلح کردن مجاهدان شدند. بدین ترتیب، اردوها تجهیز و آماده کارزار گردیدند. ارشدالدوله به فرمان محمدعلی‌شاه با دو سه هزار تن مأمور گرفتن شاهرود شد. قوای او در اول شعبان وارد شاهرود شده و آن شهر را تسخیر کرده و بنای قتل و غارت گذاشتند. به گفته میرزا حسن مسعود، از مشروطه‌خواهان شاهرود، قتل و غارتی که ترکمانهای طرفداران شاه مخلوع در شاهرود کردند، دوره مغول را به خاطر می‌آورد و بی‌رحمیها و وحشی‌گریهایی که نمودند از تقریر خارج است. مسعودالملک استرآبادی نیز گزارش می‌دهد (ملک‌زاده، ۱۳۶۳: ۱۴۲۲/۶):

پس از ورود اردوی ارشدالدوله به شاهرود متجاوز از سیصد زن و بچه و مرد، از ظلم غارتگران به ملک شخصی من پناهنده شدند. اکثر این افراد را پابرنه کرده بودند و گوشهای دخترها در موقع ربودن گوشواره پاره و خونین شده بود. پیرمردی را برای آنکه محل گنجی را که مخفی کرده بود نشان دهد، یکی از چشمانش را از حلقه بیرون کشیده بودند. بیش از صدها زن و دختر را به اسارت بردند. کوشش ارشدالدوله برای جلوگیری از اقدامات غارتگران بی‌نتیجه بود. ارشدالدوله بعد از گرفتن شاهرود راهی دامغان و سمنان شد. مسعودالملک که رئیس آن جماعت بود به دامغان رفت و منتظر نیروهای کمکی دولتی شد. شعاع‌السلطنه نیز در تلگرافی به ارشدالدوله خاطر نشان کرد که قبل از رسیدن نیروهای کمکی به مسعودالملک باید به دامغان حمله کند. ارشدالدوله به دامغان حمله کرد. مسعودالملک با چهارصد نفر سرباز در برابر او مقاومت نمود. طبق گزارش شوستر، ارشدالدوله در ۱۲ شعبان ۱۳۲۹ دسته‌ای از افواج دولتی را در دامغان شکست داد و آنجا را گرفت و مردم و دهات سر راه را هم به همان مصیبتی که مردم شاهرود دچار شده بودند، گرفتار کرد. سرانجام در ۳ رمضان همان سال ارشدالدوله با قوای زیادتری رهسپار تهران شد و به ایوانکی رسید. در این هنگام ترکمانانی که تحت حکم ارشدالدوله بودند با قوای بختیاری که برای جلوگیری او رفته بودند، مصادف شده و آنها را شکست دادند. امیرمجاهد فرمانده قوای بختیاری با دادن تلفات عقب‌نشینی کرد (شوستر، ۱۳۴۴: ۱۷۶). ورود ارشدالدوله به ایوانکی و پیروزی او موجب وحشت و اضطراب در پایتخت شد. ارشدالدوله با قوا و نیرویی که تحت فرمان داشت همان‌طور به پیشروی خود ادامه داد. ارادان را هم متصرف و تا قریه امامزاده جعفر ورامین پیش آمد. در کتاب آبی (۱۳۳۲/۵) راجع به این فتوحات



آمده:

مکتوب سر جارج بارکلی به سر ادوارد گری (واصله ۲۵ سپتامبر)

تهران ۴ سپتامبر ۱۲/۱۹۱۱ شهریور ۱۰/۱۲۹۰ رمضان ۱۳۲۹

قریب نهم ماه گذشته قشون دولتی در فیروزکوه مظفریت حاصل نموده و یکی از حامیان عمده شاه، رشیدالسلطان که چنانچه به خاطر داریم سال گذشته امیرمکرم را در طغیان مازندران همراهی نمود، در این جنگ مقتول گردید. بین قشون ارشدالدوله و بختیارها در تحت فرماندهی ضیغم‌السلطنه جنگی واقع شد و ضیغم‌السلطنه مغلوب و ارشدالدوله وارد ارادان شد. پس از شکست خوردن ضیغم‌السلطنه امیرمجاهد برادر سردار اسعد به سرکردگی عده‌ای از بختیارها فرستاده شد که ارشدالدوله را حمله نماید ولی او حالا تلگراف کرده که قوه‌اش کافی نیست و عده قشون ارشدالدوله سه هزار نفر است و قشون او بالغ بر هزار نفر نمی‌باشد. سردار بهادر پسر سردار اسعد که مشروطین به او و بیرم امیدواری کامل دارند و با کمال بی‌صبری منتظر ورود او از خاک بختیاری می‌باشند، الحال با ۱۲۰۰ نفر بختیاری به طهران وارد و قرار شده که فوراً به اتفاق بیرم برای الحاق به قشون ضیغم‌السلطنه و جنگ با ارشدالدوله حرکت نماید.

سرانجام ارشدالدوله به امامزاده جعفر ورامین رسید و در ۱۱ رمضان ۱۳۲۹ جنگی میان او و قوای دولتی تحت حکم بیرم درگرفت. قوای ارشدالدوله مشتمل بر دو هزار ترکمان، هزار و چهارصد نفر سواره و افواج دولتی مشتمل بر پانصد سوار بختیاری و صد و هشتاد نفر از داوطلبان ارمنی و عده قلیلی ژاندارم به انضمام سه عراده توپ شنیدر و یک دستگاه توپ ماکزیم بودند. سوارهای بختیاری در تحت حکم سردار بهادر و سردار محتشم قرار داشتند و سایر افواج دولتی در تحت فرمان امیر مجاهد بودند. بیرم قوای خود را در سمت شمال‌غربی نیروهای ارشدالدوله قرار داد و بعد حمله خود را آغاز کرد. نیروهای ترکمن ارشدالدوله با حمله نیروهای بیرم دچار بی‌نظمی شد و تلفات زیادی داد. اما با این وجود ارشدالدوله با سیصد نفر از نیروهای خود همچنان به جنگ ادامه داد ولی ناگهان تیری به پایش خورد و دسته‌ای از بختیارها او را دستگیر کردند. بدین ترتیب، جنگ به نفع نیروهای مجاهدین تمام شد و ارشدالدوله شکست خورد. در این جنگ حدود هفتاد تا هشتاد نفر از ترکمانان کشته و نزدیک به سیصد نفر زخمی شدند. از قوای دولتی نیز حدود هفتاد نفر به قتل رسیدند و صدنفر زخمی شدند. چهار عراده توپ و چند قبضه فشنگ و مقدار دیگری وسایل به دست قوای دولتی افتاد (شوستر، ۱۳۴۴: ۱۷۸). پس از رسیدن خبر فتح اردوی دولتی سفیر روس به سبب آنکه نتوانسته بود به موجبات پلتیکی ارشدالدوله را بر دولت فایق کند و تهران را برای شاه مخلوع فتح نماید، از سفارت معزول شد. ارشدالدوله را نیز بعد از دستگیری به چادر بیرم بردند، سرداران ملی با او خوشرفتاری کرده و زخم او را مرهم نهاده، سپس در همان جلسه که مازور هاز (Hâz) و سرداران بختیاری و مستر مور (Mor) و مستر مولونی (Molonî) و مستر مریل حضور داشتند از کارهای شاه در وینه و اقداماتی که بعد از خروجش از آنجا انجام داده بود سؤالاتی کردند. ارشدالدوله پاسخ داد که محمدعلی شاه دو مرتبه سفیر روس را ملاقات کرد ولی او به شاه گفت که نه هیچ‌کدام از دولتین روس و انگلیس نمی‌توانند در این کشمکش داخلی در جهت استرداد سلطنت به شما کمک کنند یا پول، قشون و اسلحه در اختیار بگذارند. اما ممانعتی هم برای اقدامات او برای بازگشت به تهران و استرداد سلطنت به عمل نیاوردند. پس از جلسه سؤال و پاسخ یا به عبارتی استنطاق حکم قتل ارشدالدوله صادر شد. صبح روز بعد بیست نفر مأمور بردن او به محل تیرباران شدند. او در لحظات پایانی زندگی خود نامه‌ای به همسرش اخترالدوله نوشت که عزیزالسلطان آن را در روزنامه *خاطرات* (۳)

۲۰۸۶) نقل می‌کند:

۱۳ رمضان ۱۳۲۹ - خانم عزیز من

الان که نفس آخر من است و بعد از نوشتن این نامه تیرباران خواهم شد از دور با این حالت با کمال استقامت و قوت قلب به جز تو یاد دیگری نیستم می‌میرم، در صورتی که تو در نظر منی. این کاغذ مرا صفوت السلطنه به شما می‌رساند و یادگار آخر من است که پیش تو می‌ماند، نگویی مرا فراموش کرده. زنجیری که در وینه به من یادگار داده بودی به گردن من است که زنجیر را خواهش کرده‌ام کسی از گردن من بیرون نیاورد. افسوس می‌خورم که دیدار تو را که بهترین آرزوی من بود در امامزاده جعفر ورامین در نفس آخر به گور بردم. از خدا سلامت تو را می‌خواهم و تو را به خدا می‌سپارم. نعش مرا اگر به قولی که به من داده‌اند به شهر درآوردند، هر کجا که خودت میل داری بده دفن کنند. این بدن سوراخ سوراخ من با یک گرمی مفرطی تو را وداع می‌کند. دُری و سایر افراد را از طرف من سلام برسان. چهل و هشت هزار تومان اسکناس و چهارده هزار منات روسی در جیب دارم نمی‌دانم به تو خواهند داد یا خواهند برد.

در جای دیگر ادامه می‌دهد این آخرین عریضه من است. من را فراموش نکنید، سرقبرم بیابید، از دعای خیر فراموشم نکنید، بیابید من را خون‌آلود ببینید، من را یک جا دفن بکنید، به دوستانم سلام مرا برسانید (همان، ۲۰۸۹). پس از آن نعش وی را در چهاردهم رمضان به تهران آورده و در میدان توپخانه گذاشتند و تا بعدازظهر آن روز در آنجا ماند. مردم گروه گروه به تماشای آن رفتند. بدین ترتیب، دفتر زندگانی یکی از رجال سیاسی عصر قاجار بسته شد. مردی که ابتدا برای ارضای جاه‌طلبیهای خود وارد معرکه سیاست شد و به ظاهر به مشروطه‌خواهان پیوست ولی در باطن از طرفداران سرسخت محمدعلی شاه بود و عاقبت برای بازگرداندن تاج و تخت به او جان خود را فدا کرد. سردار ارشد تا واپسین دم حیات شعار معروف خود «زنده باد محمدعلی شاه و مرگ بر مزدوران انگلیسی» را سر داد زیرا سرسپرده دولت روس بود.

#### منابع

- بامداد، مهدی (۱۳۷۱)، شرح حال رجال ایران، ج ۶، تهران؛
- براون، ادوارد (۱۳۵۱)، نامه‌هایی از تبریز، ترجمه حسن جوادی، انتشارات خوارزمی، تهران؛
- تفرشی حسینی، حاجی میرزا سید احمد (۱۳۵۱)، روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران: یادداشتهای حاجی میرزا سید احمد تفرشی حسینی در سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۸ قمری به انضمام وقایع استبداد صغیر از نویسنده گمنام، به کوشش ایرج افشار، تهران؛
- شوستر، مورگان (۱۳۴۴)، اختناق ایران، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه، تهران؛
- عزیزالسلطان (ملیجک ثانی)، غلامعلی خان (۱۳۷۶)، روزنامه خاطرات، ج ۲، به کوشش محسن میرزایی، انتشارات زریاب، تهران؛
- عضدالدوله، سلطان احمد میرزا (۱۳۷۶)، تاریخ عضدی، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران؛
- کتاب آبی (۱۳۶۳)، گزارشهای محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران، ج ۳، به کوشش احمد بشیری، نشر نو، تهران؛
- کسروی، احمد (۱۳۴۶)، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، امیرکبیر، تهران؛
- کرمانی، ناظم الاسلام (۱۳۴۹)، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۴، (بخش دوم)، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران؛
- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۶۳)، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، انتشارات

علمی، چاپ دوم، تهران؛

وزیری، احمدعلی خان (۱۳۵۲)، تاریخ کرمان، به تصحیح و تحشیه و مقدمه محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران؛

یلفانی، رامین (۱۳۷۶)، زندگانی سیاسی ابوالقاسم خان ناصرالملک، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران بنیاد مستضعفان و جانبازان، تهران. ■